

گفت‌وگوی «جوان» با امیر سرلشکر حسین حسینی سعدی به مناسبت هفته دفاع مقدس

۸ سال قبل از دفاع مقدس بابعثی‌ها جنگیدم!



رضا محمدرضا جوان

■ علیرضا محمدی
امیر سرلشکر حسین حسینی سعدی را چند نسل از نیروهای ارتش می‌شناسند. نه تنها ارتش بلکه با خدماتی که او در دوران دفاع مقدس انجام داده است، حالا دیگر تاریخ معاصر کشورمان هم با نام حسین حسینی سعدی آشناست. متولد سال ۱۳۲۰ در کرمان، سال ۱۳۳۸ وارد دبیرستان نظام شد و دو سال بعد به دانشکده افسری راه پیدا کرد. او حالا بیش از ۶۰ سال است که در ارتش حضور دارد اما همچنان با انگیزه خاصی به خدمت خود ادامه می‌دهد. ملاقات ما با امیر بعد از ظهر یک روز گرم شهریور ماه در دفتر کارش با عنوان جانگشای فرمانده قرارگاه مرکزی خاتم‌الانبیاء(ص) صورت گرفت. پیش از این جایگاه، امیر حسینی سعدی سمت‌هایی چون فرماندهی تیپ دانشجویان دانشگاه افسری امام علی(ع)، مسئول عملیات خرمشهر در دوران مقاومت، مسئول ستاد عملیات آبادان و خرمشهر در مقطع محاصره آبادان، فرمانده لشکر ۲۱ حمزه سیدالشهدا(ع)، فرمانده نیروی زمینی ارتش و معاون هماهنگ‌کننده ستاد کل نیروهای مسلح را در پرونده کاری خود دارد. برای گفت‌وگو و به‌روزی مردی می‌نشینیم که هم در زمان طاغوت با بعثی‌ها جنگیده است و هم در دوران دفاع مقدس. می‌گویم در این ۶۰ سال خدمت‌تان باید دو بار بازنشسته می‌شدید. می‌خندد و می‌گوید اگر قرار بر خدمت باشد، عسمری را صرفاً آن‌کسیم باز هم کم است. حاصل گفت‌وگو و مسامرا با پیش‌رو دارد. ■■■

شاید یکی از دلایل اصلی جسارت بعثی‌ها در حمله به ایران را باید عدم انسجام ارتش در اوایل انقلاب بدانیم. چه اتفاقی برای ارتشی افتاده بود که روزگاری می‌خواست زاندارم منطقه شود؟

از پیروزی انقلاب تا شروع جنگ یک دوره تقریباً ۲۰ ماهه است. ما هیچ وقتی نتوانیم به مقطع جنگ ورود کنیم، مگر اینکه این ۲۰ ماه را مورد بررسی قرار دهیم. بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب، تعدادی از فرماندهان ارتش اقدام به برخی زندانی یا اخراج شدند. شرایط زمان اینطور ایجاب می‌کرد، اما به هر حال انسجام فرماندهی ارتش از بین رفت. نیروها آزاد شدند و نظام ارتش از هم پاشید. دیگر نمی‌توانستیم بگوییم این ارتش همان ارتش چند ماه قبل است. از طرفی دولت موقت تصمیم‌هایی گرفت که کار را سخت‌تر کرد. مثلاً خدمت سربازی را به یکسال کاهش داد، قبلاً سربازی می‌آمد چهار ماه آموزش می‌دید و ۲۰ ماه خدمت می‌کرد. حالا می‌آمد سه، چهار ماه آموزش می‌دید فقط هشت، ۱۰ ماه خدمت می‌کرد. ضمن اینکه گفتند

نقل و انتقال‌ها آزاد است و هر کس می‌تواند در زادگاهش یا جایی که می‌خواهد خدمت کند. اینها نظم را برهم زد. اغلب افراد به زادگاهشان رفتند یا آنکه در مناطق سیست به خدمت جغرافیایی خدمت می‌کردند، درخواست انتقال دادند و مجموعاً این عوامل به ارتش لطمات زیادی وارد کرد.

با پیروزی انقلاب، ستاد ارتش منحل شد. بی‌نظمی پیش آمد و بسیاری از یگان‌ها از داشتن فرمانده محروم بودند. حتی مدتی کمیته‌ها برای ماتعین تکلیف می‌کردند! بعد شهید قرنی اولین رئیس ستاد مشترک ارتش شد و ستاد موقتی را در همین محل کنونی ستاد ارتش تشکیل داد. چون قرنی چند سالی از ارتش دور بود و خیلی‌ها

فکر ضد انقلاب و تحریکات جدایی طلبانه در اقصی نقاط کشور را نمی‌کردند، در حالی که تنها هشت روز از پیروزی انقلاب گذشته بود اول اسفند ۱۳۵۷ یادگان می‌پایه‌ها به دست ضدانقلاب خلع سلاح شد. امکانات یک تیپ آنجا به دست دشمنان انقلاب افتاد. بعد ضدانقلاب به سمت سنج رفتند. می‌خواستند کل کردستان را از ایران جدا کنند. خوزستان هم با فتنه خلق عرب به هم ریخت. گنبد به همین ترتیب. شب اوایل انقلاب کسی تصورش را نمی‌کرد اوضاع اینطور شود. در چنین شرایطی چه کسی باید جلوی دشمنان را می‌گرفت؟ کمیته‌ها که مسئول تأمین امنیت شهرها بودند. با ضدانقلابی که در کوه و دشت می‌جنگید چه کسی باید مقابله می‌کرد جز ارتش. ارتش را هم تضعیف کردند. یک‌ساز گروهی شعار ارتش بی‌طبقه توحیدی می‌دادند و بار دیگر شعار انحلال ارتش سر می‌دادند. در همان شرایط تعدادی از افسران ارتش ارتش خدمت‌امان رفتند و وخامت اوضاع را به ایشان عرض کردند. امام هم فرمودند ارتش با ساز و برگ نظامی روز ۲۹ فروردین سال ۱۳۵۸ در همه شهرها رژه برود. از آن به بعد ارتش منسجم شد و رفته‌رفته نظم و سازماندهی‌اش را به دست آورد.

گويا ارتش اوایل انقلاب از داشتن فرماندهی منسجم هم محروم بود؟
با پیروزی انقلاب، ستاد ارتش منحل شد. بی‌نظمی پیش آمد و بسیاری از یگان‌ها از داشتن فرمانده محروم بودند. حتی مدتی کمیته‌ها برای ماتعین تکلیف می‌کردند! بعد شهید قرنی اولین رئیس ستاد مشترک ارتش شد و ستاد موقتی را در همین محل کنونی ستاد ارتش تشکیل داد. چون قرنی چند سالی از ارتش دور بود و خیلی‌ها



بیاید. ایشان می‌آید و سپهبد قرنی می‌گوید شما فرمانده لشکر ۶۴ شدید باید همین الان به سمت ارومیه حرکت کنید. ظهیرزاد می‌گوید الان که آمادگی ندارم، کار شخصی دارم حداقل اجازه بدهید آنها را انجام بدهم بعد بروم. قرنی می‌گوید نه همین امشب باید حرکت کنید. ظهیرزاد می‌گوید دخترم در خانه تنهاست. قرنی با راننده خودش تماس می‌گیرد و می‌گوید من ولی هستم و هم توکر می‌کنم بتوانیم با هم همکاری خوبی داشته باشیم. یا یک شب که بحث روی انتخاب فرمانده لشکر ۶۴ ارومیه بود تا دیر وقت این بحث به خانه برود که روی شهید قرنی می‌خواست به خانه برود که روی پله‌ها فروران می‌گوید یک سرهنگ ظهیرزاد نامی است که چنین خصوصیتی دارد و خودش هم سابقه خدمت در این لشکر را دارد. قرنی از همان پله به دفترش برمی‌گردد و نیمه شب با ظهیرزاد تماس می‌گیرد که به ستاد ارتش

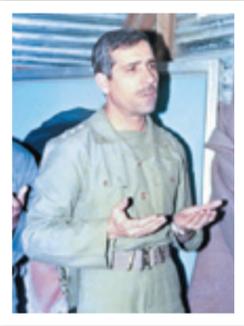
مرور وقایعی باعث می‌شود از حمله سراسری ۳۱ شهریور ۵۹ دشمن به عنوان غافلگیر صددرد صدی یاد نکنیم. مثلاً یعنی‌ها ۱۶ شهریور ماه ۵۹ خان لیلی را گرفته بودند پس چرا اقدام لازم صورت نگرفت تا وقتی عراق حمله اصلی‌اش را انجام داد چند روز به حومه اهواز نرسد؟

ارتش اطلاعات لازم از تحریکات مرزی دشمن یا تجاوزهای مکرر آن را به مسئولان وقت گزارش می‌داد، اما توجهی نمی‌کردند. می‌گفتند ارتش دارد خطر را بزرگ جلوه می‌دهد یا می‌خواهد امکاناتی در اختیار بگیرد و بیازدانش را از یاد می‌کند! از طرف دیگر توان ارتش آن زمان اجازه خیلی کارها را به او نمی‌داد. شما به کودتای نقاب در تیرماه ۵۹ توجه کنید. من همیشه گفته‌ام این کودتا اگر موفق هم می‌شد کاری از پیش نمی‌برد. مگر سران کودتا می‌توانستند به یک کشور انقلابی استیلا پیدا کنند؟ این کودتا فقط می‌خواست وجهه ارتش را خراب کند. بعد از شکست کودتا یکی از یگان‌های ارتش که ضربه خورد، لشکر ۹۲ زرهی اهواز بود. از فرمانده لشکر گرفته تا فرماندهان تیپ‌ها و دیگر کادر فرماندهی لشکر تعداد زیادی دستگیر شدند. عده‌ای زندانی و اعدام شدند. برخی هم بی‌گناه بودند. مثلاً سرهنگ فرزانه فرمانده لشکر، دو سه ماه زندان افتاد و بعد تیر نه شد. کودتای نقاب فقط دو ماه قبل از شروع جنگ بود. در چنین شرایطی لشکر ۹۲ زرهی که مهم‌ترین یگان در خوزستان بود اوضاع واقعاً خرابی داشت. نکته‌ای را بد نیست بدانید. بعد از کشف کودتا، آقای غرضی استاندار وقت خوزستان تعدادی از پاسدارهای جوان را به عنوان فرماندهان واحدهای ارتش در منطقه خوزستان انتخاب

دیگر را به خرمشهر فرستادیم تا به مدافعان این شهر کمک کنند. یک گردان هم به سمت دزفول زرهی اهواز، برادر محمد جهان‌آرا فرمانده سپاه خرمشهر به فرماندهی پایگاه دریایی خرمشهر منصوب شده بود. برادر احمد آقایی فرمانده سپاه دزفول شده بود. فرمانده پایگاه هوایی دزفول و برادر غلامعلی کینایی فرماندار دزفول هم به فرماندهی زاندارم‌ری منطقه خوزستان منصوب شده بود. به همین ترتیب تا زمان شروع جنگ پاسدارهای جوان فرماندهی یگان‌های ارتش در منطقه را بر عهده داشتند. شب از این لشکر که به لحاظ فرماندهی بهم ریخته بود چه توقعی می‌توانستیم داشته باشیم؟! یا خان لیلی را که شما مثالش را آوردید در کرمانشاه است. لشکر ۸۱ زرهی کرمانشاه مقارن با شروع جنگ بیشتر از یک تیپش در کردستان درگیر بود. باقیمانده نیروهایش هم باید از حوزه استحقاقی این لشکر از باووسی تامهران که حدود ۴۰۰ الی ۵۰۰ کیلومتر بسود محافظت می‌کرد. با کمبود نیرو و امکانات چه توقعی می‌توانستیم از این لشکر داشته باشیم؟!

ما یک سؤال کلی در خصوص ارتباط و اتحاد ارتش و سپاه داشتیم، اما حالا می‌خواهم سؤال را در دو بخش ببرم. بعضاً گفته می‌شود در مقطع فرماندهی پنی‌صدر، ارتش همکاری لازم را با سپاه نداشت؟

اصلاً چنین چیزی نبود. شنیده‌ام که مثلاً می‌گویند برای تأمین سلاح می‌رفتیم ستاد ارتش در فلان منطقه و به زور مهمات می‌گرفتیم (این را خودم از زبان یکی از برادران سپاهی شنیدم) اینطور نبود. من در ستاد عملیات آبادان هر گونه همکاری با برادران سپاهی داشتم. خاطره‌ای برایتان تعریف کنم. در آبادان یک روز جوانی



رضا محمدرضا جوان

من روز ۱۴ تیر سال ۵۹ فرمانده تیپ دانشجویان دانشگاه افسری شدم. فرمانده دانشگاه هم که شهید نامجو بود. هنگام شروع خدمت در این سمت، دانشجویها را اردوی آموزشی دو ماهه آخر سال تحصیلی شان بودند. بعد از اتمام اردو به دانشگاه ظهیران روز بعد از نماز صبح می‌ها برای پایان دوره تمرین کنند و سپس با آمدن رئیس جمهور، جشن پایان دوره برگزار شود. در همین حال و هوا بودیم که به روز ۳۱ شهریور ماه رسیدیم. ظهیران روز بعد از نماز صبح شهید نامجو از نمازخانه دانشگاه برمی‌گشتم که صدای غرش هواپیما و سپس چند انفجار را شنیدیم. نمی‌دانستیم چه خبر شده است. شهید نامجو در تماس با سایر یگان‌ها متوجه حمله عراق شد. ما به اتاقش خواست و گفت باید سریع آماده شویم و به خوزستان برویم. من فرماندهان گردان تیپ را جمع کردم. سه گردان داشتیم. دو گردان سال سومی که قرار بود به زودی افسر شوند و یک گردان سال دومی که یک‌سال تحصیلی دیگر در پیش داشتند. این سه گردان را تبدیل به پنج نفر داشت. خلاصه ستاد تیپ را با ستاد دانشگاه ترکیب کردیم و یک ستاد پشتیبانی تشکیل دادیم و ظرف ۴۸ ساعت نیروها آماده اعزام شدند. روز دوم همراه به طرف فرودگاه مهرآباد رفتیم. حدود ۴۲ فرزند هواپیمای سی-۱۳۰ آماده بودند. حرکت کردیم و غروب همراه به ستاد لشکر ۹۲ زرهی اهواز رسیدیم. سرهنگ قاسمی فرمانده جدید لشکر ۹۲ زرهی همراه ما وارد ستاد شد و فرماندهی روحش شاه گفت از ارومیه ۹۲ قبل نبرو آمده‌ام. سه قبضه توپ ۱۰۶ داریم. فلان قدر تجهیزات و از این صحبت‌ها. از من خواست تا او را راهنمایی کنم کجا به وجودشان نیاز است. من هم گفتم بروید سمت راست منطقه ایران است. آنجا یک خط دفاعی است مستقر شوید. همکاری لازم را هم با ایشان کردم. یا سردار من مرضی قربانی و همین‌طور شهید احمد کاظمی، شهید جهان‌آرا و سز چهره‌هایی هستند که به آنها سلاح و مهمات می‌دادیم و همکاری داشتیم. حتی خودم به برادر کینایی فرمانده سپاه آبادان گفتم برخی نیروهای مردمی از مسالاح می‌گیرند ولی آنها را از

کودتای نقاب فقط دو ماه قبل از شروع جنگ بود. در چنین شرایطی لشکر ۹۲ زرهی که مهم‌ترین یگان در خوزستان بود اوضاع واقعاً خرابی داشت. نکته‌ای، آقای غرضی استاندار وقت خوزستان تعدادی از پاسدارهای جوان را به عنوان فرماندهان واحدهای ارتش در منطقه خوزستان انتخاب کرده بود

با چهره دلنشین همراه تعدادی نیرو به ستاد آمد و خودش را مهدی باکری معرفی کرد. (خدا رحمتش کند. روحش شاه گفت از ارومیه ۹۲ قبل نبرو آمده‌ام. سه قبضه توپ ۱۰۶ داریم. فلان قدر تجهیزات و از این صحبت‌ها. از من خواست تا او را راهنمایی کنم کجا به وجودشان نیاز است. من هم گفتم بروید سمت راست منطقه ایران است. آنجا یک خط دفاعی است مستقر شوید. همکاری لازم را هم با ایشان کردم. یا سردار من مرضی قربانی و همین‌طور شهید احمد کاظمی، شهید جهان‌آرا و سز چهره‌هایی هستند که به آنها سلاح و مهمات می‌دادیم و همکاری داشتیم. حتی خودم به برادر کینایی فرمانده سپاه آبادان گفتم برخی نیروهای مردمی از مسالاح می‌گیرند ولی آنها را از

دیگر را به خرمشهر فرستادیم تا به مدافعان این شهر کمک کنند. یک گردان هم به سمت دزفول زرهی اهواز، برادر محمد جهان‌آرا فرمانده سپاه خرمشهر به فرماندهی پایگاه دریایی خرمشهر منصوب شده بود. برادر احمد آقایی فرمانده سپاه دزفول شده بود. فرمانده پایگاه هوایی دزفول و برادر غلامعلی کینایی فرماندار دزفول هم به فرماندهی زاندارم‌ری منطقه خوزستان منصوب شده بود. به همین ترتیب تا زمان شروع جنگ پاسدارهای جوان فرماندهی یگان‌های ارتش در منطقه را بر عهده داشتند. شب از این لشکر که به لحاظ فرماندهی بهم ریخته بود چه توقعی می‌توانستیم داشته باشیم؟! یا خان لیلی را که شما مثالش را آوردید در کرمانشاه است. لشکر ۸۱ زرهی کرمانشاه مقارن با شروع جنگ بیشتر از یک تیپش در کردستان درگیر بود. باقیمانده نیروهایش هم باید از حوزه استحقاقی این لشکر از باووسی تامهران که حدود ۴۰۰ الی ۵۰۰ کیلومتر بسود محافظت می‌کرد. با کمبود نیرو و امکانات چه توقعی می‌توانستیم از این لشکر داشته باشیم؟!

ما یک سؤال کلی در خصوص ارتباط و اتحاد ارتش و سپاه داشتیم، اما حالا می‌خواهم سؤال را در دو بخش ببرم. بعضاً گفته می‌شود در مقطع فرماندهی پنی‌صدر، ارتش همکاری لازم را با سپاه نداشت؟

اصلاً چنین چیزی نبود. شنیده‌ام که مثلاً می‌گویند برای تأمین سلاح می‌رفتیم ستاد ارتش در فلان منطقه و به زور مهمات می‌گرفتیم (این را خودم از زبان یکی از برادران سپاهی شنیدم) اینطور نبود. من در ستاد عملیات آبادان هر گونه همکاری با برادران سپاهی داشتم. خاطره‌ای برایتان تعریف کنم. در آبادان یک روز جوانی

من روز ۱۴ تیر سال ۵۹ فرمانده تیپ دانشجویان دانشگاه افسری شدم. فرمانده دانشگاه هم که شهید نامجو بود. هنگام شروع خدمت در این سمت، دانشجویها را اردوی آموزشی دو ماهه آخر سال تحصیلی شان بودند. بعد از اتمام اردو به دانشگاه ظهیران روز بعد از نماز صبح می‌ها برای پایان دوره تمرین کنند و سپس با آمدن رئیس جمهور، جشن پایان دوره برگزار شود. در همین حال و هوا بودیم که به روز ۳۱ شهریور ماه رسیدیم. ظهیران روز بعد از نماز صبح شهید نامجو از نمازخانه دانشگاه برمی‌گشتم که صدای غرش هواپیما و سپس چند انفجار را شنیدیم. نمی‌دانستیم چه خبر شده است. شهید نامجو در تماس با سایر یگان‌ها متوجه حمله عراق شد. ما به اتاقش خواست و گفت باید سریع آماده شویم و به خوزستان برویم. من فرماندهان گردان تیپ را جمع کردم. سه گردان داشتیم. دو گردان سال سومی که قرار بود به زودی افسر شوند و یک گردان سال دومی که یک‌سال تحصیلی دیگر در پیش داشتند. این سه گردان را تبدیل به پنج نفر داشت. خلاصه ستاد تیپ را با ستاد دانشگاه ترکیب کردیم و یک ستاد پشتیبانی تشکیل دادیم و ظرف ۴۸ ساعت نیروها آماده اعزام شدند. روز دوم همراه به طرف فرودگاه مهرآباد رفتیم. حدود ۴۲ فرزند هواپیمای سی-۱۳۰ آماده بودند. حرکت کردیم و غروب همراه به ستاد لشکر ۹۲ زرهی اهواز رسیدیم. سرهنگ قاسمی فرمانده جدید لشکر ۹۲ زرهی همراه ما وارد ستاد شد و فرماندهی روحش شاه گفت از ارومیه ۹۲ قبل نبرو آمده‌ام. سه قبضه توپ ۱۰۶ داریم. فلان قدر تجهیزات و از این صحبت‌ها. از من خواست تا او را راهنمایی کنم کجا به وجودشان نیاز است. من هم گفتم بروید سمت راست منطقه ایران است. آنجا یک خط دفاعی است مستقر شوید. همکاری لازم را هم با ایشان کردم. یا سردار من مرضی قربانی و همین‌طور شهید احمد کاظمی، شهید جهان‌آرا و سز چهره‌هایی هستند که به آنها سلاح و مهمات می‌دادیم و همکاری داشتیم. حتی خودم به برادر کینایی فرمانده سپاه آبادان گفتم برخی نیروهای مردمی از مسالاح می‌گیرند ولی آنها را از

دیگر را به خرمشهر فرستادیم تا به مدافعان این شهر کمک کنند. یک گردان هم به سمت دزفول زرهی اهواز، برادر محمد جهان‌آرا فرمانده سپاه خرمشهر به فرماندهی پایگاه دریایی خرمشهر منصوب شده بود. برادر احمد آقایی فرمانده سپاه دزفول شده بود. فرمانده پایگاه هوایی دزفول و برادر غلامعلی کینایی فرماندار دزفول هم به فرماندهی زاندارم‌ری منطقه خوزستان منصوب شده بود. به همین ترتیب تا زمان شروع جنگ پاسدارهای جوان فرماندهی یگان‌های ارتش در منطقه را بر عهده داشتند. شب از این لشکر که به لحاظ فرماندهی بهم ریخته بود چه توقعی می‌توانستیم داشته باشیم؟! یا خان لیلی را که شما مثالش را آوردید در کرمانشاه است. لشکر ۸۱ زرهی کرمانشاه مقارن با شروع جنگ بیشتر از یک تیپش در کردستان درگیر بود. باقیمانده نیروهایش هم باید از حوزه استحقاقی این لشکر از باووسی تامهران که حدود ۴۰۰ الی ۵۰۰ کیلومتر بسود محافظت می‌کرد. با کمبود نیرو و امکانات چه توقعی می‌توانستیم از این لشکر داشته باشیم؟!

ما یک سؤال کلی در خصوص ارتباط و اتحاد ارتش و سپاه داشتیم، اما حالا می‌خواهم سؤال را در دو بخش ببرم. بعضاً گفته می‌شود در مقطع فرماندهی پنی‌صدر، ارتش همکاری لازم را با سپاه نداشت؟

اصلاً چنین چیزی نبود. شنیده‌ام که مثلاً می‌گویند برای تأمین سلاح می‌رفتیم ستاد ارتش در فلان منطقه و به زور مهمات می‌گرفتیم (این را خودم از زبان یکی از برادران سپاهی شنیدم) اینطور نبود. من در ستاد عملیات آبادان هر گونه همکاری با برادران سپاهی داشتم. خاطره‌ای برایتان تعریف کنم. در آبادان یک روز جوانی



رضا محمدرضا جوان

من روز ۱۴ تیر سال ۵۹ فرمانده تیپ دانشجویان دانشگاه افسری شدم. فرمانده دانشگاه هم که شهید نامجو بود. هنگام شروع خدمت در این سمت، دانشجویها را اردوی آموزشی دو ماهه آخر سال تحصیلی شان بودند. بعد از اتمام اردو به دانشگاه ظهیران روز بعد از نماز صبح می‌ها برای پایان دوره تمرین کنند و سپس با آمدن رئیس جمهور، جشن پایان دوره برگزار شود. در همین حال و هوا بودیم که به روز ۳۱ شهریور ماه رسیدیم. ظهیران روز بعد از نماز صبح شهید نامجو از نمازخانه دانشگاه برمی‌گشتم که صدای غرش هواپیما و سپس چند انفجار را شنیدیم. نمی‌دانستیم چه خبر شده است. شهید نامجو در تماس با سایر یگان‌ها متوجه حمله عراق شد. ما به اتاقش خواست و گفت باید سریع آماده شویم و به خوزستان برویم. من فرماندهان گردان تیپ را جمع کردم. سه گردان داشتیم. دو گردان سال سومی که قرار بود به زودی افسر شوند و یک گردان سال دومی که یک‌سال تحصیلی دیگر در پیش داشتند. این سه گردان را تبدیل به پنج نفر داشت. خلاصه ستاد تیپ را با ستاد دانشگاه ترکیب کردیم و یک ستاد پشتیبانی تشکیل دادیم و ظرف ۴۸ ساعت نیروها آماده اعزام شدند. روز دوم همراه به طرف فرودگاه مهرآباد رفتیم. حدود ۴۲ فرزند هواپیمای سی-۱۳۰ آماده بودند. حرکت کردیم و غروب همراه به ستاد لشکر ۹۲ زرهی اهواز رسیدیم. سرهنگ قاسمی فرمانده جدید لشکر ۹۲ زرهی همراه ما وارد ستاد شد و فرماندهی روحش شاه گفت از ارومیه ۹۲ قبل نبرو آمده‌ام. سه قبضه توپ ۱۰۶ داریم. فلان قدر تجهیزات و از این صحبت‌ها. از من خواست تا او را راهنمایی کنم کجا به وجودشان نیاز است. من هم گفتم بروید سمت راست منطقه ایران است. آنجا یک خط دفاعی است مستقر شوید. همکاری لازم را هم با ایشان کردم. یا سردار من مرضی قربانی و همین‌طور شهید احمد کاظمی، شهید جهان‌آرا و سز چهره‌هایی هستند که به آنها سلاح و مهمات می‌دادیم و همکاری داشتیم. حتی خودم به برادر کینایی فرمانده سپاه آبادان گفتم برخی نیروهای مردمی از مسالاح می‌گیرند ولی آنها را از

کودتای نقاب فقط دو ماه قبل از شروع جنگ بود. در چنین شرایطی لشکر ۹۲ زرهی که مهم‌ترین یگان در خوزستان بود اوضاع واقعاً خرابی داشت. نکته‌ای، آقای غرضی استاندار وقت خوزستان تعدادی از پاسدارهای جوان را به عنوان فرماندهان واحدهای ارتش در منطقه خوزستان انتخاب کرده بود

با چهره دلنشین همراه تعدادی نیرو به ستاد آمد و خودش را مهدی باکری معرفی کرد. (خدا رحمتش کند. روحش شاه گفت از ارومیه ۹۲ قبل نبرو آمده‌ام. سه قبضه توپ ۱۰۶ داریم. فلان قدر تجهیزات و از این صحبت‌ها. از من خواست تا او را راهنمایی کنم کجا به وجودشان نیاز است. من هم گفتم بروید سمت راست منطقه ایران است. آنجا یک خط دفاعی است مستقر شوید. همکاری لازم را هم با ایشان کردم. یا سردار من مرضی قربانی و همین‌طور شهید احمد کاظمی، شهید جهان‌آرا و سز چهره‌هایی هستند که به آنها سلاح و مهمات می‌دادیم و همکاری داشتیم. حتی خودم به برادر کینایی فرمانده سپاه آبادان گفتم برخی نیروهای مردمی از مسالاح می‌گیرند ولی آنها را از

دیگر را به خرمشهر فرستادیم تا به مدافعان این شهر کمک کنند. یک گردان هم به سمت دزفول زرهی اهواز، برادر محمد جهان‌آرا فرمانده سپاه خرمشهر به فرماندهی پایگاه دریایی خرمشهر منصوب شده بود. برادر احمد آقایی فرمانده سپاه دزفول شده بود. فرمانده پایگاه هوایی دزفول و برادر غلامعلی کینایی فرماندار دزفول هم به فرماندهی زاندارم‌ری منطقه خوزستان منصوب شده بود. به همین ترتیب تا زمان شروع جنگ پاسدارهای جوان فرماندهی یگان‌های ارتش در منطقه را بر عهده داشتند. شب از این لشکر که به لحاظ فرماندهی بهم ریخته بود چه توقعی می‌توانستیم داشته باشیم؟! یا خان لیلی را که شما مثالش را آوردید در کرمانشاه است. لشکر ۸۱ زرهی کرمانشاه مقارن با شروع جنگ بیشتر از یک تیپش در کردستان درگیر بود. باقیمانده نیروهایش هم باید از حوزه استحقاقی این لشکر از باووسی تامهران که حدود ۴۰۰ الی ۵۰۰ کیلومتر بسود محافظت می‌کرد. با کمبود نیرو و امکانات چه توقعی می‌توانستیم از این لشکر داشته باشیم؟!

ما یک سؤال کلی در خصوص ارتباط و اتحاد ارتش و سپاه داشتیم، اما حالا می‌خواهم سؤال را در دو بخش ببرم. بعضاً گفته می‌شود در مقطع فرماندهی پنی‌صدر، ارتش همکاری لازم را با سپاه نداشت؟

اصلاً چنین چیزی نبود. شنیده‌ام که مثلاً می‌گویند برای تأمین سلاح می‌رفتیم ستاد ارتش در فلان منطقه و به زور مهمات می‌گرفتیم (این را خودم از زبان یکی از برادران سپاهی شنیدم) اینطور نبود. من در ستاد عملیات آبادان هر گونه همکاری با برادران سپاهی داشتم. خاطره‌ای برایتان تعریف کنم. در آبادان یک روز جوانی

من روز ۱۴ تیر سال ۵۹ فرمانده تیپ دانشجویان دانشگاه افسری شدم. فرمانده دانشگاه هم که شهید نامجو بود. هنگام شروع خدمت در این سمت، دانشجویها را اردوی آموزشی دو ماهه آخر سال تحصیلی شان بودند. بعد از اتمام اردو به دانشگاه ظهیران روز بعد از نماز صبح می‌ها برای پایان دوره تمرین کنند و سپس با آمدن رئیس جمهور، جشن پایان دوره برگزار شود. در همین حال و هوا بودیم که به روز ۳۱ شهریور ماه رسیدیم. ظهیران روز بعد از نماز صبح شهید نامجو از نمازخانه دانشگاه برمی‌گشتم که صدای غرش هواپیما و سپس چند انفجار را شنیدیم. نمی‌دانستیم چه خبر شده است. شهید نامجو در تماس با سایر یگان‌ها متوجه حمله عراق شد. ما به اتاقش خواست و گفت باید سریع آماده شویم و به خوزستان برویم. من فرماندهان گردان تیپ را جمع کردم. سه گردان داشتیم. دو گردان سال سومی که قرار بود به زودی افسر شوند و یک گردان سال دومی که یک‌سال تحصیلی دیگر در پیش داشتند. این سه گردان را تبدیل به پنج نفر داشت. خلاصه ستاد تیپ را با ستاد دانشگاه ترکیب کردیم و یک ستاد پشتیبانی تشکیل دادیم و ظرف ۴۸ ساعت نیروها آماده اعزام شدند. روز دوم همراه به طرف فرودگاه مهرآباد رفتیم. حدود ۴۲ فرزند هواپیمای سی-۱۳۰ آماده بودند. حرکت کردیم و غروب همراه به ستاد لشکر ۹۲ زرهی اهواز رسیدیم. سرهنگ قاسمی فرمانده جدید لشکر ۹۲ زرهی همراه ما وارد ستاد شد و فرماندهی روحش شاه گفت از ارومیه ۹۲ قبل نبرو آمده‌ام. سه قبضه توپ ۱۰۶ داریم. فلان قدر تجهیزات و از این صحبت‌ها. از من خواست تا او را راهنمایی کنم کجا به وجودشان نیاز است. من هم گفتم بروید سمت راست منطقه ایران است. آنجا یک خط دفاعی است مستقر شوید. همکاری لازم را هم با ایشان کردم. یا سردار من مرضی قربانی و همین‌طور شهید احمد کاظمی، شهید جهان‌آرا و سز چهره‌هایی هستند که به آنها سلاح و مهمات می‌دادیم و همکاری داشتیم. حتی خودم به برادر کینایی فرمانده سپاه آبادان گفتم برخی نیروهای مردمی از مسالاح می‌گیرند ولی آنها را از

کودتای نقاب فقط دو ماه قبل از شروع جنگ بود. در چنین شرایطی لشکر ۹۲ زرهی که مهم‌ترین یگان در خوزستان بود اوضاع واقعاً خرابی داشت. نکته‌ای، آقای غرضی استاندار وقت خوزستان تعدادی از پاسدارهای جوان را به عنوان فرماندهان واحدهای ارتش در منطقه خوزستان انتخاب کرده بود

با چهره دلنشین همراه تعدادی نیرو به ستاد آمد و خودش را مهدی باکری معرفی کرد. (خدا رحمتش کند. روحش شاه گفت از ارومیه ۹۲ قبل نبرو آمده‌ام. سه قبضه توپ ۱۰۶ داریم. فلان قدر تجهیزات و از این صحبت‌ها. از من خواست تا او را راهنمایی کنم کجا به وجودشان نیاز است. من هم گفتم بروید سمت راست منطقه ایران است. آنجا یک خط دفاعی است مستقر شوید. همکاری لازم را هم با ایشان کردم. یا سردار من مرضی قربانی و همین‌طور شهید احمد کاظمی، شهید جهان‌آرا و سز چهره‌هایی هستند که به آنها سلاح و مهمات می‌دادیم و همکاری داشتیم. حتی خودم به برادر کینایی فرمانده سپاه آبادان گفتم برخی نیروهای مردمی از مسالاح می‌گیرند ولی آنها را از

کودتای نقاب فقط دو ماه قبل از شروع جنگ بود. در چنین شرایطی لشکر ۹۲ زرهی که مهم‌ترین یگان در خوزستان بود اوضاع واقعاً خرابی داشت. نکته‌ای، آقای غرضی استاندار وقت خوزستان تعدادی از پاسدارهای جوان را به عنوان فرماندهان واحدهای ارتش در منطقه خوزستان انتخاب کرده بود

لیست مشترک

فرم اشتراک روزنامه جوان

۱. مبلغ اشتراک را براساس جدول راهنمای مندرج به حساب سبیا ۰۰۷۰۴۰۰۵۹۵۲۳۰۱۰ بانک ملی شعبه میدان فرودسی به نام شرکت پیام اوران نشر روز واریز نمائید. ۲. فرم پر شده اشتراک را به همراه اصل فیش بانکی به وسیله پست سفارشی به دفتر امور مشترکین روزنامه ارسال نمائید. ۳. ارسال نشریه پس از رسیدن فیش و فرم اشتراک از اول و شانزدهم هر ماه آغاز می‌شود. ۴. لطفاً کپی رسید بانکی را تا پایان مدت اشتراک نزد خود نگه دارید. ۵. در صورت تغییر نشانی در اسرع وقت امور مشترکین را مطلع فرمائید.

نام: نام و نام خانوادگی: تلفن تماس: نام شرکت یا موسسه:

کدپستی الزامی است: نشانی:

هزینه اشتراک روزنامه (مبالغ به ریال) می‌باشد.

سه‌ماهه	۶‌ماهه	نهم‌ماهه	یکساله
۸۲۵/۰۰۰	۱/۷۵۰/۰۰۰	۲/۴۷۵/۰۰۰	۳/۳۰۰/۰۰۰

توضیح: ایناگرگان (خانواده معظم شهید، جانبازان عزیز و آزادگان سرفراز) از تخفیف ویژه ۲۰٪ بهره‌مند می‌شوند. آدرس: خیابان میرزای شیرازی، خیابان پانزدهم، پلاک ۴۴، طبقه دوم تلفن: ۸۸۳۴۱۶۵۰ نامبر: ۸۸۳۴۱۶۵۰

آگهی مقفودی

برگ سبزی، پنجاق و سبند کارخانه خودرو سواری پراید تیپ صبا جی تی ایکس مدل ۱۳۷۶ به رنگ سفید روغنی به شماره پلاک ایران ۲۲- ۲۳۴ به ۶۶ به شماره موتور ۰۰۴۷۵۳۷ و شماره شاسی S1412276537837 متعلق به شهباز رضایی فرزند شیخ احمد با کدملی 4072239933 مفقود شده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

آگهی تغییرات شرکت ویرا سهند تبریز شرکت سهامی خاص

به شماره ثبت ۲۰۰۰۲ و شناسه ملی ۰۰۲۵۵۷۷۰۱۰۲۰

به استناد صورتجلسه مجمع عمومی عادی بطور فوق العاده مورخ ۱۳۹۷/۱۲/۱۴ تصمیمات ذیل اتخاذ شد: اعضاء هیئت مدیره به قرار ذیل برای دو سال انتخاب گردیدند: آقای مهدی رجیبی با شماره ملی ۰۰۶۵۳۴۱۳۴۱ آقای مهدی بایبوردی به شماره ملی ۰۰۲۱۶۷۵۴۹ آقای مهدی حنطه، به شماره ملی ۱۲۶۱۸۳۱۷۹۹ آقای علی ربیعی به شماره ملی ۳۹۶۲۳۲۳۷۸ آقای فرهادمختاری به شماره ملی ۲۶۲۰۶۹۱۹۶ اداره کل ثبت اسناد و املاک استان آذربایجان شرقی اداره ثبت شرکت‌ها و موسسات غیر تجاری تبریز (۶۰۵۶۰۱)

«آگهی ابلاغ رای»

در اجرای ماده ۷۳ قانون آئین دادرسی،

بدینوسیله به آقای سعید رضایی پور فرد فرزند مصطفی به شماره ملی ۰۰۷۳۳۲۲۲۰۲

مرکز اورژانس تهران

نظر به اینکه پرونده اتهامی شما در هیئت بدوی رسیدگی به تخلفات اداری مرکز فوریت‌های پیش بیمارستانی اورژانس تهران مورد بررسی قرار گرفته است ظرف مدت یک ماه از تاریخ انتشار این آگهی به نشانی تهران اتوبان شهید ستاری شمالی – بلوار شهید خلیل آبادی – نبش هجرت – ساختمان ستاد اورژانس تهران طبقه اول دفتر هیئت تخلفات اداری مراجعه فرمائید. بدیهی است پس از انقضای مدت مقرر هیچگونه اعتراضی قابل قبول نخواهد بود و برابر مقررات نسبت به صدور حکم مربوطه اقدام می‌گردد.

م الفد: ۲۱۱۵

هیئت بدوی رسیدگی به تخلفات اداری کارکنان – مرکز فوریت‌های پیش بیمارستانی اورژانس تهران

آگهی تغییرات شرکت آریا قطعه اراک با مسئولیت محدود به شماره ثبت ۱۱۷۴۶ و شناسه ملی ۰۰۱۵۳۷۰۱۰۷۸۰

به استناد صورتجلسه هیئت مدیره مورخ ۱۳۹۷/۱۲/۱۴ تصمیمات ذیل اتخاذ شد: سمت اعضاء هیئت مدیره به شرح ذیل می‌باشد: آقای مهدی رجیبی به شماره ملی ۰۰۶۵۳۴۱۳۴۱ به سمت رئیس هیات مدیره آقای مهدی بایبوردی به شماره ملی ۰۰۲۱۶۷۵۴۹ به سمت نائب رئیس هیات مدیره آقای مهدی حنطه، به شماره ملی ۱۲۶۱۸۳۱۷۹۹ بعنوان عضو هیات مدیره و مدیرعامل آقای علی ربیعی به شماره ملی ۳۹۶۲۳۲۳۷۸ به سمت عضو هیات مدیره آقای فرهاد مختاری به شماره ملی ۲۶۲۰۶۹۱۹۶ به سمت عضو هیات مدیره انتخاب شدند کلیه اوراق و اسناد تعهدآور، قراردادها، چک‌ها، بیروت و سفته‌ها وغیره با امضاء مدیرعامل یکی از اعضاء هیات مدیره و درغیاب مدیرعامل با امضاء دو نفر از اعضاء هیات مدیره همراه با مهر شرکت و سایر اوراق عادی و اداری و پرسنلی با امضاء مدیرعامل همراه با مهر شرکت خواهد بود. اداره کل ثبت اسناد و املاک استان آذربایجان شرقی اداره ثبت شرکت‌ها و موسسات غیر تجاری تبریز (۶۰۵۵۹۱)